١٠٨٩٦

مجموعه ١٠٨٩٦

١- رساله عرفانی چشتیه
٢- دربیان سلسله طریقه
٣- رساله مراقبه
٤- شرح غزل های لب لباب
٥- صلوات نامه شیخ صدرالدین
٦- لمعه هفتم یا لمعه نهم
٧- رساله دربیان تناسخ نفسی
٨ جواهر الاسلام
٩- مثنوی دینی

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

…وحدت اثبات است　این همه توحید لوازمات　بازگو تا چه کرده حاصل

…میشود موجود　غیر از تو دیگری موجود　تو ز اثبات نفی ای عاقل

…نفی کنند مدام　این کنند نفی آن کنند اثبات　هر صد اثبات وجود غیر کنند

…کنند سلام　هر هم عاقل نشینش بهیات　به کما حقه نداند گر بند

…چنین گفته است　در توحید را چنین گفته است　غیر خود ما ندانند عدم بوجود

…نیست دیگری موجود　غیر موجود نیست فی المعنا　نقش غیر از کی دیگر بجا

…ات هر دو عالم نیست　آنکه تو نیست گوی آنهم نیست　باز گوی ما مدام ندا لا تو

…نفی الا اثبات لا هو　ای که دل آیت تو دعوی سر بیا　دست خلق خدا همی گیری

…ثبات یکی نفی　تو عاقلی چون خود از حقیقت این　معنی کلمه از سر طریق

…ی عزیز چون تحقیق　شیخی خود بجو بکن زنار　از چه زنار نفگنی خ نهم

…طریق ای دانا　یک دریاب معتقد در ا　نفی دان آن الخفا سوی دانی

…لیس ما خدا اخدا دانی　حاصل این کت ز لا د الا الله　لا بجز غیر حق نشت مگوی لا

…نیست هر گشته نجد　بس یکی نفی ای عزیز کرا　ند چو اثبات حق نماند نفی

…پر پاک دار صفی　بکن اثبات بس مدام ان دا　ای برادر به نفی با اثبات

…ت نیست ای اما　حاصل لا اله الا الله　نفی اثبات کلمه را گویند

مبدئی را که وهم غیر بدل ط جا گرفت است وهم ای عاقل ط وهم او را نفی کند تا بی...

بجز این نفی نیست باد نگیر پس از مائی توئی آن ذات خود بجو خویش را مگر دا...

گفت ذات من است هر چه که هست نیست جز ذات من چو نیست چه هست هر چه هست ای عزیز ...

انت و نیست انچه هست دیگر جز او گر ترا نیست فهم این معناه چون نسبت ...

الکه هست خدای را جویان ط طالب وصل حق از دل و جان ط ای خدا جوی ورد کن ...

ورد کلمه که افضل است ذکر همه ای که تو کلمه را نمیگوئی بهتر از ذی دیگر چه میجوئی

در معنی یابد آنکه کس او را نیست از آن رو که هست پس پیدا نه تفاوت نه پرده ...

او است بی پرده نقاب عیان او نه پیدائی است نه پنهان نیست حد نه نقاب ...

کس ز لیسباری ظهور او را نتواند شناخت ای دانا مگر آن کس ...

انکه دید عش بود گه و بیگاه کلمه لا اله ای همدان ط همه در اسطلاح حفظ خوان

گر وصال خدای خواهی تو کلمه باد را سعا ... گوی عارفان که ره بحق بنمود

گر نه این کلمه سوی ... شود کلمه را ورد خود کن ای عاقل تا بوصل خدا شوی حا...

انکه از وصل نا امید است پس دور هست زان کو نه کلمه است ... کلمه را در دو زبان ...

عمر خود بهر زیان ما جسته اند ورد کلمه است ای نکو کردار که رسانند بدست دیدار

بخدا موجب وصال است این بهر وصل تو هم حلال است این تو که لذت وصل ...

هست لذان ره دی ای مظلوم ظلوم کلمه را ورد خود نگردی تو تشنه ای که ...

زان بود معنی خدای رهبری گر ندانی کلمه بی‌خبری معنی کلمه را اگر نه نگوش
اگر بیت علما بدانش بگوش عقل چو دش خود است بر ما به با خدا نیست راه بنیه
بی معانی بود رهبری نمی دا زان نیاید بجز خدا خودما از خودی انکه شد خدا را دید
ادنه ما را ده نه شمار را دید از خودی چون تو دی خدا الله شدی میولانی ز زبان اکنی چیند نوکوس معنی
از خودی چو نکرو رخ در الله ده عارفان کوش بخودیت زده انده کوس بخودیش نشاید
گفتی لا اله الا الله معنی کلمه خواندی ز کتاب کی دهد دست بالذتی الباب
بکر را تا ملازمت نکنی کلمه را تا ملازمت نکنی جز بری کامل ابدا
کی شود دلنشین بر تو معنی کلمه او درد کشی بر خست پیر معنیش را از پیر یاد بگیر
تا ترا پیر رهبری نکند رو من و دانت بری نکند تا ز ما و معنی شوی بری بدر نشوی
لی بود معنی خدای بی بری با معنی جو و رد کلمه کنی + تو نیابی دگر بیاد معنی
دارد چون نوازینی و ماه در نیابی دگر سوای خدا ای بسا کس که کلمه را خواند
معنی کلمه را نمی‌خواند معنی کلمه هر که او فهمید خویش را انچنان که هست بدید
گر خوری جرعه‌ای تو زخم الا منت کردی که هر چه هست خدا منت لا که لاینزالی است
... ازای حقیقت بدان لشنو ندرت الکان حقیقت آن هر چه باشد عمیق دریا
که نه او راست نه سر و پایی عرش تا فرش اندرین معنی همه یکقطره است ناپیدا

گر شناسی حقیقت لا تو را   لا به لا یابی الحق لا هو   راند آنکس که حرف لا بزبان

او نماند بجز نشان آن را   رسم سوخته که بینی تو   منما بدنشان نشان دهد

او ز خود رفته نشان آن   همچنان ظاهرست بشنو هان   مقصد لا اله ای مردان

نیست جز کل من علیها فان   این بود حاصلت ز الا الله   که بغیر خدا نیست ای آگاه

گر بقای ابد همی خواهی   پس جز الله را نگو شی   لا اثبات دهد فنا فی الله

پس ز الا الله بقا بالله   با خدا باقی از خود فانی   بشنوی ای دوست بالیقین

بشنو این قول شاه مردانست   آنکه او عارف خدا دانست   گفت کردم طلب منم ابدا

از محمد ریت محمد را   در جواب آن جناب رسول الله   گفت گو لا اله الا الله

گفت کلمه را دنبیه لو   کس نه موجود جز خدا دیده لو   گفت آن حضرت علی ولی

لی محمد عبدیت بهم علی   بجز الله باطن و ظاهر   کس نبود هست اول و آخر

کلمه اگر تو ورد خویش کنی   ترک جمله دیگر خویش کنی   گر جز الله ما هرشی بنظر را

دادار ان همی نیز بالو خبر   کلمه را با معانی ار گوئی   یار خود بود بیابی هر جوئی

ای تو ز لطف بنمای جمله   وی خدای من و خدای   یا الهی نواز کمی و کرم

کشف معنی کلمه کن به لم   آن معانی بامر تو کنی   گفت بامر قضا علی ولی

او ترا یافت باطن و ظاهر   چون تو هستی باول و آخر   بلطف نبی و آل آن

کس بعد نفیب منم فقیر آزاد   حیثت مقصد ز سیت و ملفین   گوشه اری عزیزی

از تو پیر صحبت بود ای   خویشتن را به پیر بسپرده‌اند   سعیت این است اگر صدق ...

لیک نیست کی بی‌هوای دانا   صورت پیر با معانی بین   ای گرت نیست بود ...

برزخ اکبر است برزخ پیر   چشم بگشا لقوه را آن گیر   بلقیس کنم منور ...

صورت پیر را ابر ای خدا   حیث المؤمن ای نکو آخر   است مرات ... بگ

فی الحقیقت بود خدا او ای   تو ز ما دمی لنشین ایمن   صورت پیر بنگر ...

تا شناسی دل و حقیقت ...   بنگرد پیر در تو ای دانا   پیر که حقیقت ...

ای تو اگر شاید باید   واسطه را ملاحظه باید   واسطه را ...

پیش خدا او در مشاهد کی   چون تبلقین به پیش پیر روی   پیش آن پیر ...

پیر تلقین کلمه فرماید   خوی تو بکلی خیره باید   چون خودی ز تو ...

جز خدا ما نیم با ... با   پیر من کرد چون مرا تلقین   است ... دم تلقین

در رحمت بر دی من ... باد   ساخت ما را ... آزاد   سینه از ...

دل ز نور تلقین منور شد   داد الهامی از معارف مرا   کرد وا ... باب ... مرا

چون مشرف بهم ... دانا   مردم از یاد ... گشت شدم   معنی کلمه ... شنیدم

باز خود سو نه در میان دیدم   ای مراد و مرید پیر تو   وی تو ...

دست پیر و مرید چون گیری   بر شاید بمنزل پیری   الله ...

کی رسد با کمی پیری او   اندرین ره ... دم   آو ...

دست گیر المودت گیری ...   اکرم از کمل پیر ... کن   بر ... خداوندان ...